

دکتر منوچهر محمدی*

رابطه امام خمینی و مردم در انقلاب اسلامی

چکیده: با توجه به اینکه عناصر رهبری و مردم دو رکن اساسی انقلابهای سیاسی - اجتماعی را تشکیل می‌دهند و بلا تردید انقلاب اسلامی از مردمی‌ترین انقلابهای معاصر بوده است و نقش امام خمینی (ره) نیز به عنوان رهبر بلامعارض این انقلاب بر کسی پوشیده نیست، بررسی و تبیین رابطه مردم و رهبری در انقلاب اسلامی مورد توجه محققین و پژوهشگران علوم سیاسی و اجتماعی در طول دو دهه گذشته قرار داشته است. اغلب این پژوهشگران اساس تحقیق خود را بر نظریات ماکس وبر قرار داده و این رابطه را بر مبنای اقتدار کاریزماتیک و یا اقتدار سنتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. در این مقاله ضمن بررسی جایگاه حضرت امام به عنوان رهبری کاریزما و همچنین به عنوان مرجع تقلید (اقتدار سنتی) و قبول این اصل که امام از هر دو موقعیت برخوردار بود، سعی شده است امام را به عنوان رهبری مرشد و آگاهی‌دهنده که به طور عمده رابطه خود را با مردم بر این اساس تنظیم کرده و از موقعیتها و تواناییهای دیگر (مرجعیت و کاریزما) استفاده محدود نموده است معرفی کند.

در بررسی انقلابها مطالعه دو رکن اساسی انقلاب (رهبری و مردم) و تعامل این دو رکن از اهمیت خاصی برخوردار است. همین امر باعث شده است مکاتب، انقلاب را از لحاظ اهمیتی که برای هر یک از این دو محور قائل هستند به دو دسته تقسیم کنند.

الف. مکاتب مردم محور

بلا تردید در تمام نهضتها و قیامهای سیاسی - اجتماعی، مردم در معنای کلی و عام به عنوان موضوع اصلی این نهضتها مورد توجه و عنایت خاص بوده‌اند. مردم یا به عنوان کسانی که نهضت در خدمت و برای نجات آنها طرح ریزی شده و یا اینکه از آنان یاری و همکاری طلب شده است اهمیت ویژه‌ای دارند یا اینکه خود به عنوان بازیگران اصلی در بسیاری از تحولات سیاسی - اجتماعی نقش ایفا کرده‌اند.

به استثنای کودتاها و نظامی که توسط عده معدودی صورت می‌گیرد در بقیه تحولات سیاسی - اجتماعی نقش مردم به صورت بارز و آشکاری مشاهده می‌گردد. انقلاب نیز که خود متکامل‌ترین انواع تحولات سیاسی - اجتماعی می‌باشد بدون حضور و مشارکت مردم معنا و مفهومی ندارد در حقیقت، یکی از ارکان سه‌گانه انقلاب، (۱) حضور فعالانه مردم در صحنه تحولات انقلابی می‌باشد. لذا برخی مکاتب عامل اصلی پیروزی انقلاب را مردم می‌دانند و معتقدند مردم نقش اساسی در این پیروزی خواهند داشت.

البته تعریف روشن و دقیقی از کلمه مردم تاکنون نشده است و هر یک از مکاتب با توجه به گروه فعال و مؤثر در تحولات سیاسی - اجتماعی و یا براساس مبانی فکری و ایدئولوژیک خود تعریف و برداشت خاصی از مردم دارند. مارکسیستها تنها طبقه کارگر و آنهم کارگر آگاه و یا به عبارت دیگر پرولتاریا را به عنوان طبقه مولد و انقلابی مطرح می‌کنند و لیبرالها به طبقه متوسط و روشنفکر جامعه امید بسته و آنها را به عنوان نماینده و پیشرو در هر جامعه‌ای، مؤثر در تحولات سیاسی - اجتماعی، به‌ویژه انقلابها دانسته و بر روشنفکران و حرکت‌های روشنفکری و احزاب تکیه می‌کنند. در انقلاب فرانسه نقش طبقه اشراف و نهایتاً بورژواها انکارناپذیر است (۲)، در انقلاب کوبا تکیه اساسی بر نظامیان و گروه‌های چریکی بوده است، انقلاب چین با تکیه بر نیروی دهقانان و کشاورزان به پیروزی رسید و در دیگر انقلابها هم می‌توان با یک بررسی جامعه‌شناختی محور و محرک اصلی را شناسایی کرد.

صاحب انقلاب به تمام اقشار جامعه اطلاق نمی‌گردد.

ب. مکاتب رهبر محور

برخی مکاتب پیروزی یا شکست انقلاب را تنها مرهون رهبر و یا رهبران آن دانسته و معتقدند این نقش و قابلیت‌های رهبری است که باعث بسیج و مشارکت توده‌ها در انقلاب می‌شود. اکثر این مکاتب برای رهبر یک اقتدار کاریزمایی قائل هستند و انقلاب را قائم به شخص رهبر می‌پندارند.

از جمله اساسی‌ترین تئوری‌ها راجع به اقتدار کاریزمایی نظریه ماکس وبر می‌باشد که معتقد است:

در سیاست که خصیصه آن سلطه است، سه نوع سلطه در ارتباط با سه نوع رفتار قابل تشخیص است. عقلانی، سنتی و کاریزماتیک. این تقسیم‌بندی براساس خصلت ویژه انگیزشی است که اطاعت از آن سرچشمه می‌گیرد. سلطه عقلانی، مبتنی بر اعتقاد به قانونی بودن دستورها و عناوین کسانی است که اعمال سلطه می‌کنند. سلطه سنتی، مبتنی بر اعتقاد به خصلت مقدس سنتهای کهن و مشروعیت کسانی است که مأمور اعمال قدرت دارند. سلطه کاریزماتیک، مبتنی بر فداکاری غیرعادی نسبت به کسی است که تقدس یا نیروی قهرمانانه شخصی او و نظم ملهم از آن، توجیه‌کننده آن است.

هم عقلانیت و هم کاریزما می‌توانند باعث تحول انقلابی علیه سنت شوند با این تفاوت که نیروی عقلانیت نخست باعث تغییر محیط اجتماعی و بعد دگرگونی جهان‌بینی مردم می‌شود ولی کاریزما، نخست زندگی درونی فرد را متحول می‌سازد.

با وجودی که وبر همه سلطه‌های کاریزماتیک را انقلابی نمی‌داند و همه انقلابها را نیز کاریزماتیک تلقی نمی‌کند، از نظر او بسیاری از انقلابهای جدید خصلت کاریزماتیک داشته‌اند. سلطه کاریزماتیک به دلیل قابلیت انقلابی آن، رایجترین وسیله برای سرنگون کردن رژیمهای سنتی و قانونی است. سلطه کاریزماتیک بر مبنای خصلتهای استثنایی است که رهبر واجد آن است یا پیروان و فداییان به وی نسبت می‌دهند. در این سلطه،

عاطفی است. در اقتدار کاریزمایی سیاستی وجود دارد که براساس آن، مخاطبان شخصیت کاریزمایی وظیفه دارند که او را به عنوان رهبر بی چون و چرای خود بپذیرند. رهبر کاریزماتیک موجب تغییر مسیر عادی جهات سیاسی می شود و با طرح معنای جدیدی از امور، مشروعیت اقتدار موجود را زیر سؤال می برد و با نفی گذشته به نیرویی انقلابی تبدیل می شود. کاریزما نیازمند تحرک و جنبشی دایمی است. این نوع اقتدار، در دوره های فشار و اضطراب روانی، فیزیکی، اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و سیاسی پیدا می شود. نارضایتی اجتماعی - سیاسی با ظهور شخصیتی مقارن می شود که خود را حامل رسالتی نوین می داند. توان ایجاد رابطه ای عاطفی با توده ها را دارد و دارای ویژگیهای خارق العاده است، یا پیروان تصور می کنند که او چنین ویژگیهایی دارد، نتیجه آن ایجاد تحولات اجتماعی و فکری است. (۳)

با توجه به آن چه گفته شد در بررسی انقلاب اسلامی و با توجه به اینکه بنا به اعتراف اکثر محققین و ناظران، از مردمی ترین و در واقع مردمی ترین انقلابها بوده است (۴) و از طرف دیگر نقش رهبری امام خمینی نیز در این انقلاب غیر قابل انکار است و همان طور که حضرت آیه الله خامنه ای مطرح کردند؛ این انقلاب بی نام خمینی در هیچ جای جهان شناخته شده نیست «فلذا آگاهی از چگونگی رابطه مردم و رهبری حائز اهمیت می باشد. برای پاسخ دادن به اینکه چرا علیرغم مردمی بودن تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در گذشته مانند نهضت مشروعیت و ملی شدن صنعت نفت سرانجام این تحولات به ناکامی کشیده شد و مردم از صحنه خارج شدند، اما در انقلاب اسلامی علیرغم همه حمایت های جهانی از رژیم شاه مردم توانستند بدون دست بردن به اسلحه قدرت عظیم پادشاهی را سرنگون نموده بلکه به مدت بیست سال در در قبال همه توطئه ها و بحرانهای عظیم همچنان و به صورتی استوار حضور خود را در صحنه حفظ کنند، در اینجا باید ضمن شناخت چگونگی ارتباط امام و مردم، برداشت امام از نحوه مشارکت و حضور مردم و برخوردهای ایشان با مردم مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد.» با مروری گذرا بر سیر مبارزات و حرکتهای انقلاب اسلامی و همچنین مروری بر

رهبری دینی و مذهبی در جایگاه مرجعیت، و امام به عنوان مرشد و راهنما.

۱. امام به عنوان رهبر کاریزماتیک

بنا به نظر ماکس وبر، اکثر انقلابهای موفق جهان بر اساس تأثیر قدرت کاریزماتیک رهبر انقلاب بر مردم شکل گرفته است. در چنین حالتی، رابطه مردم با رهبر، مبتنی بر احساسات و عواطف است. بنابراین حتی اگر تصمیمات رهبر چندان پایه معقول و منطقی نداشته باشد، عموم مردم تحت رهبری وی بدون ارزیابی دقیق و عقلانی با شور و اشتیاق از آن پیروی می‌کنند.

این نوع رهبریها در اکثر انقلابهای معاصر نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در جریان انقلاب چین به رهبری مائو عقب‌نشینی، که به راهپیمایی دراز معروف است به دستور وی شروع می‌شود که «طی آن بیش از پنجاه هزار نفر از صد هزار نفر افراد ستون عالی ارتش مائو در جریان این راهپیمایی به هلاکت رسیدند.» (۵) این در حالی است که به گفته یکی از پیروان مائو «هدف این اقدام تنها به منظور فرار از مقابل نیروهای چیانکای چک نبود، زیرا بعد از شش ماه که فصل زمستان آغاز گردید ارتش کومین تانگ که فراریان را به شدت تعقیب می‌نمود از فشار خود کاست ولی مائو تسه تنگ عقیده داشت که این عقب‌نشینی تا آنجا که کمونیستها به منطقه امن و دورافتاده‌ای برسند ادامه داده شود و نقشه او این بود که در آن ناحیه دوردست تشکیلات صحیحی برای حزب کمونیست و نیروهای طرفدار خود به وجود آورد.» (۶)

در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز، عشق و علاقه‌ای که در تمام دوران حیات امام و حتی پس از آن از طرف مردم نسبت به ایشان ابراز می‌شد، باعث شده است عده زیادی از اندیشمندان و محققان رابطه امام و مردم را یک رابطه کاریزماتیک تفسیر کنند.

از آن جمله می‌توان به مقاله «ارزیابی نظریه کاریزما در تطبیق با واقعیت انقلاب اسلامی» اشاره کرد که نویسنده معتقد می‌باشد: «بی‌شک اگر بتوان مصداقی برای نظریه کاریزمای وبر، در جهان معاصر سراغ گرفت، رهبری امام خمینی در انقلاب اسلامی

مواجه شده است و بخش مهمی از کوششهای نظری برای تبیین این رخداد، مستقیم و غیرمستقیم، متأثر از دستاوردهای اندیشه وبر است.» (۷)

اما مطالعه عمیقتر تاریخ رهبری امام، شواهدی در رد نظریه فوق به دست می‌دهد. امام در طول دوران رهبری خود همیشه قبل از آن که دستوری صادر کنند، مقدمات لازم برای پذیرش آن را برای مردم فراهم می‌نمودند و با ارائه دلایل در آن مورد، مردم را درباره اتخاذ آن تصمیم قانع می‌کردند. در حالی که در یک رابطه مبتنی بر شیفتگی صرف، جایی برای ارائه دلیل و قانع کردن مردم وجود ندارد.

حتی در مواردی که عموم مردم نظری غیر از نظر امام داشتند، ایشان به جای آن که از نفوذ فکری و روحی خود برای پیشبرد نظر خود استفاده کنند، تأمل می‌کردند و اجازه می‌دادند نظر مردم اعمال شده و در عمل درستی یا نادرستی آن به اثبات برسد.

لذا می‌توان نتیجه گرفت که علیرغم وجود همه ویژگیهای یک رهبر کاریزما در حضرت امام و با وجود علاقه فوق‌العاده توده‌های مردم به ایشان، رابطه رهبری و مردم در انقلاب اسلامی مبتنی بر اقتدار کاریزماتیک نبوده است.

۲. امام به‌عنوان مرجع تقلید

در تاریخ معاصر ایران نقش مراجع تقلید در شکل‌دهی و پیروزی نهضت‌های اسلامی، غیرقابل انکار است. از یک طرف به دلیل آن که نیاز به پاسخ مسائل شرعی، یک نیاز دائمی و همیشگی از جانب شیعیان است، مراجع تقلید همواره به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و از طریق روحانیون شیعه به مردم دسترسی داشته و از نیازها و مسائل آنان مطلع بوده‌اند.

از طرف دیگر فتاوی مراجع همانند حکم رسول‌الله و اطاعت از آنها بر مردم واجب بوده است. بنابراین طی تاریخ و بویژه در یک قرن اخیر، در بحرانهای مختلف سیاسی، یک فتوای شرعی یک مرجع تقلید توانسته است مردم را به سرعت به صحنه کشانده و به‌عنوان یک نیروی عظیم و غیرقابل انکار، معادلات معمول قدرت را بر هم زند. تا آن جا

این همان قدرتی است که به وسیله آن میرزای شیرازی با صدور فتوای تحریم تنباکو توانست یک قرارداد بین‌المللی را که مغایر با منافع و مصالح ملی کشور می‌دانست به راحتی و بدون خونریزی و آشوب فسخ کند و یا در گذشته‌های نسبتاً دورتر مراجع حکم جهاد علیه روسیه تزاری را صادر کردند که به تغییر مواضع سیاستمداران داخلی و خارجی انجامید.

در عوض علمای دیگری چون آیت‌الله کاشانی، مرحوم مدرس، شیخ فضل‌الله نوری و بهبهانی در نهضتهایی همچون نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت، با وجود نقش خطیری که در به صحنه کشاندن مردم در تحولات اجتماعی داشته‌اند، اما از آنجا که هیچ‌کدام از این رهبران در جایگاه مرجع تقلید نبودند نتوانستند از اقتدار مرجعیت در پیشبرد اهداف سیاسی - اجتماعی خود بهره ببرند.

«مردم بر اساس اعتقاد به امامت و تداوم آن در شکل نظام ولایت فقیه، رهبری فقیه جامع‌الشرایط را مبین از یک ایدئولوگ پذیرا هستند و قدرت و نفوذ معنوی فقیه در حد مرجع تقلید به معنی حکومت بر دلها است و اطاعت در کلیه شئون زندگی بر این اساس است که فتوای او همان حکم خدا است و پیروی از ولی فقیه اطاعت از فرمان امام و در نهایت اطاعت رسول خدا است که قرآن صریحاً می‌گوید: «و من یطع الرسول فقد اطاع الله» (۹).

اطلاق حجت بر فقیه عادل که در متون اسلامی آمده، این اعتقاد و باور را ایجاد می‌کند که این قدرت فراتر از اطاعت از قدرتهای مادی است. این قدرت تا حدی عمیق و کارا است که بعضی اندیشمندان یکی از اصلی‌ترین دلایل پیروزی انقلاب اسلامی را همانا مرجعیت امام خمینی ذکر کرده‌اند. من جمله در مقاله‌ای تحت عنوان «نهاد مرجعیت در دوران نهضت و نظام»، این چنین مطرح می‌گردد که: «امام دو بعد داشتند؛ از یک سو مرجع تقلید بوده و از سوی دیگر مصلحی مبارز و آزادیخواه. و در یک کلام «مرجع مصلح» بودن راز موفقیت امام بوده. نفوذ و اعتبار امام بر پایه مبنای تقلید بوده و زبان رهبری ایشان نیز «زبان تکلیف» که مردم با این مبنا و این زبان انس دیرینه

اسلامی، مواردی از ایفای چنین نقشی مشاهده می‌گردد. در آغاز مبارزات خود در سال ۱۳۴۱ ایشان تقیه را - که یک اصل پذیرفته شده شیعه بود - تحریم کردند: «تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب.» و به این ترتیب توانستند یکی از موانع مهم مبارزه اسلامی را از سر راه بردارند. (۱۱)

همچنین در مسأله سلمان رشدی، از آن‌جا که اساس اسلام در معرض توهین و خدشه قرار داشت، فتوای تاریخی ایشان تبعات عظیم بین‌المللی به بار آورد و برای کشورهای غربی به صورت یک معضل اساسی درآمد.

ایشان در تمام دوران مبارزات و رهبری انقلاب در موارد بسیار معدودی از چنین موقعیت و اختیاراتی استفاده کردند و آن هم عموماً زمانی بود که با اصول و موازین اسلامی برخورد می‌گردید. ایشان به‌طور کلی از صدور فتوا برای پیشبرد اهداف نهضت کمتر استفاده می‌نمودند. به عنوان مثال، در اوج مبارزات ملت در سالهای ۵۶ و ۵۷ و علیرغم تمایلی که انقلابیون به جهاد مسلحانه داشتند، امام از صدور هر حکمی مبنی بر وجوب جهاد و مقابله مسلحانه علیه رژیم شاه و حامیان آن خودداری ورزیدند.

حتی در طول دوران جنگ تحمیلی با آنکه می‌توانستند با صدور یک فتوا قاطبه مردم را به حضور در جبهه ملزم و متعهد کنند ترجیح دادند مردم با آگاهی و داوطلبانه در جبهه‌های جنگ حضور یابند.

شواهد فوق نشان می‌دهد که احراز مقام مرجعیت برای امام به این معنا نبوده است که ایشان در هر موضوع کوچک و بزرگ اجتماعی، یک فتوای شرعی صادر کرده و مردم را از این طریق ملزم به اجرای آن کنند.

۳. امام به عنوان مرشد و آگاهی دهنده

از مطالعه دقیق زندگی امام و نوع برخورد ایشان با مردم می‌توان به این نتیجه رسید که با وجود شیفتگی شدید مردم نسبت به ایشان، رابطه مردم و امام هیچ‌گاه به شکل یک تقلید صرف و کورکورانه نبوده است. و با وجود قدرت عظیمی که مقام مرجعیت به

مردم برخوردار می‌کردند.

امام خمینی که در وادی تعلیم و تربیت، چه از لحاظ اصول نظری و چه از لحاظ روشهای عملی، استادی نمونه بود، توانست جامعه‌ای را که سالهای متمادی در خمودی و ضعف و جهالت به سر می‌برد و نسبت به سرنوشت خویش مأیوس و بی‌اعتنا شده بود، به یک باره به خیزشی عظیم وادارد و پیشگام نهضتهای دینی سرتاسر جهان کند. حضرت امام در برخورد با مردم بر نقش زیربنایی فرهنگ تأکید مکرر داشت و می‌فرمود: «فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌های ملت است... آن چیزی که ملتها را می‌سازد فرهنگ صحیح است.»

از مشخصات رفتار و نگرش امام نسبت به مردم می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

(۱) شناخت عمیق نسبت به توده مردم

انگیزه‌هایی که امام خمینی برای به حرکت واداشتن مردم در آنها به وجود می‌آوردند، نشانه شناخت عمیقی است که از خواستها، روحیات و عواطف مردمی داشته‌اند. به‌عنوان مثال، می‌توان از تأکید امام بر مسأله محرم، عاشورا و قیام حضرت سیدالشهدا (ع) نام برد. مردم ایران از دیرباز در ایام محرم به سوگواری و سینه‌زنی و عرض ارادت به اهل بیت می‌پرداخته‌اند و آرزوی یاری رساندن به امام حسین (ع) و لعن و نفرین بر یزیدیان، جزو دعاهاى همیشگی آنان بوده است. با توجه به این حساسیت مردم، امام خمینی با شناساندن «حسین زمان» و «یزید زمان» توانستند این نیروی بالقوه را به فعلیت برسانند و آن را در راه مبارزه با رژیم پهلوی و برقراری حکومت اسلامی هدایت کنند. که این خود نشانه عمق شناخت امام از اعتقادات مردم است.

این همان چیزی بود که در گذشته هم لیبرالها و هم مارکسیستها از آن غافل بوده و یا درک درستی از آن نداشتند و زمانی که لیبرالها شناخت محدودی از این امر پیدا کردند، چون قادر به بسیج این نیروی عظیم نبودند، به صورت تاکتیکی با روحانیت کنار آمده و زمانی که قدرت گرفتند آنها را کنار زدند. غافل از آنکه با این اقدام حمایت توده‌ها را هم

مبارزه دعوت می‌کردند. و این به دلیل آن است که هدف اصلی ایشان نه فقط حذف یک رژیم حکومتی و جایگزینی یک رژیم دیگر، بلکه تربیت دینی مردم بود. که این مهم میسر نمی‌شود مگر با مشارکت همه آنان در امور اجتماعی و سیاسی خود. همین جا تفاوت نگرش امام با سایر مکاتبی که انقلاب را ثمره تلاش مردم می‌دانند، روشن می‌شود. از آنجا که هدف نهایی همه انقلابها فقط تغییر رژیم بوده است، این مکاتب تنها بر آن گروه از مردم تأکید دارند که نقش مؤثر و فعال در پیشبرد انقلاب به عهده دارند. ناگزیر عده‌ای از طبقات مردم و بویژه آنها که به نوعی با حکومت موجود ارتباط دارند، از شمول تعریف مردم از دیدگاه آنان خارج می‌شوند. اما از آنجا که هدف اصلی امام برای قیام ضد رژیم «انسان سازی» بود و حتی برقراری حکومت اسلامی را هم برای دستیابی به این هدف می‌خواست، بنابراین حتی از آگاه کردن کارگزاران رژیم برای پیوستن به صفوف مردمی نیز غفلت نورزید. چرا که معتقد بود بدنه نظام از متن همین جامعه برخاسته و با سایر اقشار جامعه تفاوتی ندارند و تنها تفاوت آنها در نوع اشتغال و حیثاً درجه آگاهی آنها می‌باشد. بنابراین چنانچه به آنها نیز مانند سایر توده‌های ملت آگاهی داده شود و با انداز و تبشیر می‌توان ساختار نظام حاکم را از قاعده هرم سست و متزلزل نموده و آن را شکست داد. همین شیوه فوق‌العاده استثنایی آن‌چنان مؤثر واقع گشت که در اواخر حکومت پهلوی به ناگهان یک اعتصاب همگانی و استثنایی در کلیه ادارات و وزارتخانه‌ها و بویژه در صنعت نفت که شریان حیاتی تأمین اقتصادی رژیم بود صورت گرفته و نظام حاکم را فلج نمود.

از دیدگاه امام تنها دسته‌ای از انسانها که حیات خود را در گرو سلطه مادی، اقتصادی، فرهنگی و یا سیاسی بر سایر مردم می‌دانند، در جبهه دشمن قرار می‌گیرند و مردم باید با آنها نیز مبارزه کنند. این گروه که در ترمینولوژی امام «مستکبرین» نام دارند، در پی بهره‌کشی از اقشار محروم جامعه یعنی «مستضعفین» هستند. از نظر امام:

«سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این

سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند مستضعفین به ارث خود که خدای

سایر ملت‌های مستضعف شکسته شود و تمام سرنوشت خودشان را به دست

خودشان بگیرند.» (۱۳)

به همین خاطر همیشه هشدار می‌دادند که مسئولین کشور، مستضعفین را فراموش

نکنند.

«خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما، پشت

کردن به دفاع از محرومین در رو آوردن به حمایت از سرمایه‌دارها گردد و

اغنيا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار شوند. معاذله که

این با سیره و روش انبیا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم‌السلام

سازگار نیست. دامن حرمت و پاک روحانیت از آن منزّه است تا ابد هم باید

منزه باشد و این از افتخارات و برکات کشور و انقلاب و روحانیت است که

به حمایت از پابرهنگان برخاسته است و شعار دفاع از حقوق مستضعفان را

زنده کرده است.» (۱۴)

امام پیروزی انقلاب را به‌طور عمدۀ مدیون فداکاری و از خودگذشتگی این قشر

عظیم از جامعه می‌داند و معتقد است که با آگاهی دادن و آموزش این دسته از مردم

می‌تواند نیروی عظیمی را که به صورت بالقوه در ایشان موجود است به صورت بالفعل

درآورد. لذا همواره به نقش مستضعفین در انقلاب اشاره می‌کند جملاتی از این قبیل که

می‌فرماید:

«ما مجدداً می‌گوییم یک موی سر این کوخ‌نشینان و شهیددادگان به همه کاخ

و کاخ‌نشینان جهان شرف و برتری دارد.» (۱۵)

و یا:

«تمام ادیان آسمانی از بین توده‌ها برخاسته‌اند و با کمک مستضعفین بر

مستکبرین حمله برده است. مستضعفین بر تمام ادیان حق دارند

مستضعفین به اسلام حق دارند نهضت ما هم با مستضعفین پیش

رفت.» (۱۶)

انقلاب‌ها هستند.» (۱۷)

«همین محرومین به مملکت خدمت کردند و قیام کردند و با دست همین طبقه این نهضت به این جا رسید... اینها بودند که توانستند این قدرت شیطانی را بشکنند و این سد را خرد کنند.» (۱۸)

«آن چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند و نباید با تبلیغات دیگران از میدان به در روند حمایت از محرومین و پابرنه‌ها است. چرا که هر کسی از آن عدول کند از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است.» (۱۹)

«این پایین‌شهریها و این پابرنه‌ها به اصطلاح شما، اینها ولی‌نعمت ما هستند.» (۲۰)

از آنجا که اکثریت مردم جامعه بلکه جهان را مستضعفین تشکیل می‌دهند، بنابراین پس از خارج کردن مستکبرین و مرفهین بی‌درد از صف انقلابیون، تمام افراد جامعه جزء نیروی بالقوه انقلاب به شمار می‌روند. این جامع علوم انسانی

به همین دلیل بود که امام با پدیده‌ها و تبلیغاتی چون ملی‌گرایی یا قومیت‌گرایی شدیداً مقابله می‌کرد و آن را دستاورد و ترفند عوامل سلطه می‌دانست که موجب تفرقه و تشتت جوامع اسلامی و مستضعفین گردیده تا زمینه تداوم سلطه استکبار را فراهم کنند. ایشان در این زمینه اظهار می‌دارند:

«نقشه قدرتهای بزرگ و وابستگان آنها در کشورهای اسلامی این است که این قشرهای مسلم را که خدای تبارک و تعالی بین آنها اخوت ایجاد کرده است و مؤمنان را به نام اخوه یاد فرموده است از هم جدا کنند و به اسم ملت ترک، ملت کرد، ملت عرب، ملت فارس جدا از هم کنند بلکه با هم دشمن کنند و این درست برخلاف مسیر اسلام است و مسیر قرآن کریم.» (۲۱)

وی علیرغم اینکه خود مرجع شیعیان بود و در اعتقادشان مستحکم و پابرجا و اهل تسامح و تساهل نبود، مع هذا روی وحدت شیعه و سنی تکیه اساسی داشت و عواملی را

مسلمانان فلسطین، از جمله این تلاشها بود. اما حتی اقلیتهای مذهبی را نادیده نگرفته و به آنها اطمینان می دهد که در جامعه اسلامی از آزادی بیشتری برای انجام تعالیم مذهبی خود بهره مند خواهند شد.

نکته جالب اینکه حتی رهبران مذهبی - سیاسی در گذشته به این نیروی عظیم و شگرف توجه کافی مبذول نداشته و حرکتهای سیاسی - اجتماعی خود را بر پایه های دیگری به جز حرکت توده ها قرار داده بودند و عملاً هم با شکست مواجه شدند. سیدجمال الدین اسدآبادی وحدت جهان اسلام را در ارشاد و نصیحت پادشاهان و حکام بلاد اسلامی و ایجاد اتحاد میان آنها می دید. رهبران نهضت مشروطه به قشر روشنفکر غرب زده امید بسته بودند و آیت الله کاشانی نیز تنها اتکایش بازاریان و طبقه متوسط و باز هم روشنفکران بود. تاریخ نشان داد که همه آنها در رسیدن به هدف متعالی خود ناکام و ناموفق ماندند.

قیام اصلاح طلبانه امام و پیامهای او تنها به جامعه ایران و دیگر جوامع اسلامی محدود نمی شد. او معتقد بود که فطرت تمامی انسانها براساس گرایش به توحید و خیر و حقیقت جویی و عدالت خواهی سرشته شده است و اگر آگاهیهای عمومی افزایش یابد و شیطان نفس اماره و شیاطین بیرونی مهار و تضعیف شوند، آحاد جامعه بشری راه خداجویی و زیستن در محیطی آکنده از عدالت و صلح را پیشه خواهند کرد. از این رو امام خمینی در اغلب پیامهای خویش مستضعفین و ملت های در بند جهان سوم را به قیام علیه مستکبران فرا می خواند و در روزهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آشکارا ایده تشکیل حزب جهانی مستضعفین را مطرح می نماید:

«مستضعفین همه بلاد همه ممالک باید حق خودشان را با مشت محکم

بگیرند، منتظر نباشند که آنها حق آنها را بدهند مستکبرین حق کسی را

نخواهند داد.» (۲۲)

بنابراین به جز کسانی که با آرمانهای والای جامعه تضاد دارند (یعنی مستکبرین) همه اقشار جامعه می توانند و باید در زیر پرچم اسلام گرد بیایند و برای احقاق حقوق مشروع

هر یک از اقشار موجود در جامعه رهنمودهای خاصی ارائه می‌کردند. این تقسیم‌بندی کاربردی موجب می‌شد که اقشار مختلف جامعه جایگاه جدیدی در پیروزی و پیشبرد اهداف انقلاب برای خودیافته و در نتیجه برای تحقق آرمانهای انقلاب تمامی سعی و تلاش خود را بنمایند. در اینجا به گوشه‌ای از این شیوه برخورد با اقشار مختلف جامعه می‌پردازیم.

کارگران و کشاورزان. با اینکه امام از کارگران و کشاورزان، به عنوان گروه اصلی مولد در جامعه، با احترام و قدردانی یاد می‌کرده و آنها را ولی نعمت جامعه می‌دانند، اما در عین حال و برخلاف تز مارکسیستها، حاکمیت بر جامعه را تنها حق آنها نمی‌دانند. ایشان در سخنان خود به نقش کارگران این چنین اشاره می‌کنند:

«کشاورزان و کارگران اساس استقلال کشورند. همان‌طور که سرحدات را،

قوای مسلح نگهداری می‌کنند، شما متن کشور را از وابستگی حفظ می‌کنید.

آنها مجاهد فی سبیل الله هستند و شما هم مجاهد فی سبیل الله هستید.» (۲۳)

امام در بیانات خود درباره این دو قشر می‌فرماید که حرفه آنان نه تنها برای رفع نیازهای شخصی آنها، بلکه برای تأمین نیازهای جامعه و قطع بندهای وابستگی کشور به اجانب، حیاتی و ضروری است. به این ترتیب امام به کارگران و کشاورزان نیز می‌آموزد که چگونه کار و شغل خود را در خدمت جامعه و برای اسلام ببینند.

بازاریان. برخلاف مارکسیستها که به این طبقه از جامعه با بدبینی نگاه کرده آنها را با نام «بورژواهای کمپرادور» تخطئه می‌کنند، امام تنها بازاریانی را از صفوف انقلاب طرد می‌کنند که وابسته به همان طبقه مستکبرین هستند. ایشان در جای‌جای سخنان خود بازاریان مؤمن و متعهد را یاور انقلاب معرفی می‌کنند.

«تجار و کسبه کسب صحیح کنند، گرانفروشی نکنند، از قراری که گفته

می‌شود اشخاصی خیلی گرانفروشی و بی‌انصافی می‌کنند می‌دانند اینها که

ملت ما الان بسیاری از آنها ضعیف هستند بسیاری از آنها در این قضایا

ضرر بردند بسیاری از آنها از پا درآمدند. اگر بنا باشد که کاسبها

خودشان قرار بدهند رضای خدا را نصب‌العین خودشان قرار بدهند.» (۲۴)

زنان. با آن که زنان نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، اما تا این زمان حتی در جوامع اسلامی از آنها انتظاری جز خانه‌داری و بچه‌داری نمی‌رفت. در جریان انقلاب اسلامی و با راهنمایی‌های امام، ناگهان به میدان آمدند. در واقع باید گفت که هدایت و ارشادات امام خمینی به زنان جامعه شخصیتی مضاعف داد. ایشان برای زنان دو رسالت اجتماعی قائل بودند: اول آنکه خود به‌عنوان نیمی از نیروی خلاق جامعه وارد میدان مبارزه گردیده و دوش به دوش مردان در تظاهرات، اعتصابات و سایر فعالیتهای سیاسی مشارکت داشته باشند. و دوم اینکه با ترغیب و تشویق شوهران و فرزندان و برادران خود آتش انقلاب را روشن نگه دارند. بدین سان امام برای زنانی که چنین نقشی را ایفا کرده‌اند، یعنی مادران و همسران شهدا، احترامی بزرگ قائل بودند:

«در این نهضت زنان حق بیشتری از مردان دارند زنان مردان شجاع را در دامان خود بزرگ می‌کنند و قرآن کریم انسان‌ساز است و زنان نیز انسان‌ساز. اگر زنان شجاع و انسان‌ساز از ملتها گرفته شوند ملتها به شکست و انحطاط کشیده می‌شوند... قوانین اسلام همه به صلاح زن و مرد است. زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند. شما همان‌گونه که در نهضتها نقش اساسی داشته‌اید و سهم بوده‌اید، اکنون هم باز باید در پیروزی سهمی باشید و فراموش نکنید که هر موقع که اقتضاء کند، نهضت کنید و قیام کنید. مملکت از خود شماست. ان‌شاء‌الله شما باید مملکت را بسازید.» (۲۵)

دانشگاهیان، روشنفکران و روحانیون. امام رهبری واقعی جامعه را از آن ملت و توده‌های آگاه و محروم می‌داند. نقش علما و روحانیون و روشنفکران جامعه را نیز فقط معلمی و آگاهی دادن به مردم می‌داند و نه نمایندگی و وکالت از طرف مردم. از طرف دیگر با آن که معتقد بودند دولت را دانشگاهیان تشکیل می‌دهند، اما همواره نسبت به دانشگاهی که متأثر از تعالیم فکری غرب و جدا از حوزه باشد نگران بودند. برنامه‌ریزی انقلاب فرهنگی و تأکید بر وحدت حوزه و دانشگاه نیز برای پیراستن

مردم همه با هم دست به هم بدهند و این ویرانه را بسازند.» (۲۶)

نیروهای مسلح. علیرغم آنکه نیروهای مسلح جزئی از نظام ضد مردمی تلقی می‌گردد و مأموریت سرکوب انقلاب را بر عهده داشت و عموماً با آنها به عنوان ابزار اصلی قدرت دشمن برخورد می‌گردد، امام قبل از انقلاب باب طرح این مسأله که نیروهای مسلح برادران ما هستند و مقابله با آنها به معنای ایجاد و تشدید نوعی برادرکشی می‌باشد از مردم خواست که در مقابل گلوله به سربازان گل تقدیم نموده! و از طرفی با فراهم نمودن زمینه و آگاهی لازم فرمان صادر کرد که سربازان پادگانها را تخلیه نموده و به مردم بپیوندند. این امر آن چنان کارگر واقع شد که نه تنها فرماندهان بدون فرمانبر شدند، بلکه در مواردی نیز سربازان دست به شورش زده و بر علیه فرماندهان خود قیام کردند. به عبارت دیگر به جای مقابله مسلحانه با سربازان، قلبهای آنها تسخیر شد.

جالب توجه آنکه بعد از پیروزی انقلاب و سقوط رژیم پهلوی و علیرغم اینکه به خاطر کشتارهای صورت گرفته توسط نیروهای مسلح، مردم نسبت به آنها خوشبین نبودند و براساس همین زمینه مساعد گروهکها پیشنهاد انحلال ارتش و ایجاد ارتش خلقی را می‌کردند، امام با تکیه بر همان منطق نه تنها اجازه انحلال نیروهای مسلح را نداد بلکه سریعاً در جهت احیاء و بازسازی آنها که اینک در خدمت نظام انقلابی بودند همت گماشتند و زمینه آشتی ملی و الحاق قلبی و روحی نیروهای مسلح را به مردم انقلابی فراهم کرد. در عین حال با کسانی که به کشتار مردم دست زده و خیانتهایی را مرتکب شده بودند، از طریق دادگاههای انقلاب، برخورد نموده و آنها را به مجازات اعمالشان رسانید:

«و من باید یک نصیحت به ارتش بکنم و یک تشکر از یکی از ارکان ارتش و

یک قشرهایی از ارتش. اما نصیحتی که می‌کنم این است که می‌خواهیم شما

مستقل باشید...» (۲۷)

۲. رهنمودهای امام درباره هر کدام از دستجات فوق، از یک سو نشانه عمق شناخت

(۲) رابطه مردم و حکومت اسلامی

در بینش امام حکومت اسلامی صرف نظر از تفاوت‌های ظاهری در هدفها و آرمانها، از نظر تشکیلات و ارکان نیز تفاوت‌های اساسی با نظام‌های سیاسی معاصر دارد. در این نظریه اکثریت تنها بر مدار حق مشروعیت می‌یابد و به تبع آن وجوب اعمال ولایت نیز منوط به فراهم بودن شرایط آن و از آن جمله پذیرش عمومی مردم است که با انتخاب طبیعی مستقیم و یا از طرق انتخاب خبرگان منتخب ملت اعلام می‌شود. بنابراین پیوند رهبری با مردم به‌طور طبیعی، پیوندی است اعتقادی، بنیادی و عمیق. به این ترتیب بود که امام یکی از مردمی‌ترین نوع حکومتها را پایه‌ریزی و رهبری کرد. در این حکومت برخلاف همه نظام‌های سیاسی موجود جهان، پس از تعیین رهبری و برگزاری انتخابات، مسؤلیت از مردم سلب نشده و آنها به خود وانهاده نمی‌شوند. بلکه حضور آنان در صحنه اداره جامعه اسلامی و مشارکت در سرنوشت نظام اسلامی تکلیف شرعی آنان محسوب می‌گردد. اما در هر فرصتی، این حق یا تکلیف یعنی نظارت بر رهبر و نظام اسلامی را به مردم یادآوری می‌کردند:

«اگر فقیهی یک مسوورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد.» (۲۸)

از نظر امام حکومت اسلامی بر پایه عشق و اعتماد متقابل مردم و رهبر صالح و عادل بنا می‌شود. این است که ایشان در سخنان خود بر آن بودند که رابطه عاطفی بین رهبری جامعه و مردم را محکم کنند:

«رهبر و رهبری در ادیان آسمانی... بزرگ چیزی نیست که خود به خود

ارزش داشته باشد و انسان را خدای ناخواسته به غرور و بزرگان‌اندیشی

وادارد.» (۲۹)

و با چنین برداشتی بود که در برابر توده‌های مردم خود را خدمتگزار آنان می‌دانست:

«اگر به من بگویند خدمتگزار بهتر از این است که بگویند رهبر، رهبری

مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است. اسلام ما را موظف کرده است که

خدمت بکنیم.» (۳۰)

«دولت در حکومت اسلامی در خدمت ملت است. باید خدمتگزار ملت

باشد.» (۳۲)

«آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب

خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد.» (۳۳)

تفاوت این نظریه در باب حکومت و امنیت ملی و اجتماعی با نظریه دموکراتیک ترین نظامهای سیاسی، که دولت و حکومت را تنها در پهنه «قدرت» و ابزار و لوازم آن تعریف می کند و بنابراین مهمترین رکن امنیت اجتماعی را در قوه قهریه می داند، آشکار است. امام می فرماید:

«یک قدرت بزرگ وقتی پایگاه ملی ندارد این قدرت نمی تواند بایستد.» (۳۴)

(۳) ایجاد خود آگاهی و خود باوری علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بر خلاف نظریه پردازان غربی اعم از لیبرالها و مارکسیستها که توده ها را نا آگاه می دانند و معتقدند طبقه روشنفکر و نخبه باید به نمایندگی آنها و در قالب احزاب مهار آنها را به دست گرفته و در جهت آنچه به عنوان سعادت و تعالی ایشان تشخیص می دهند، هدایت نمایند، امام معتقد بودند رسالت رهبران جامعه این است که با آموزش کافی توده های مردم را از شرایط حاکم و حقوق و تکالیف آنها آگاه نمایند و این باور را در آنها به وجود آورد که آنها نه تنها می توانند خود سرنوشت خود را به دست گیرند، بلکه مکلفند که با قیام بر ضد ظالمین حق خود را بازستانند.

به همین جهت امام با وجود مشروعیت و مقبولیتی که میان مردم داشت، جلوتر از آنان حرکت نمی کرد. بلکه مهمترین رسالت خود را ارشاد و تعلیم و دادن آگاهیهای لازم به مردم می دانست تا خود حرکت کنند و خود تصمیم بگیرند. به همین دلیل ایشان قبل از تحولات سیاسی در مردم، معتقد به تحول فرهنگی بود. امام از آغاز اساس نهضت خویش را آیه شریفه «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» قرار داده و بر لزوم تحولات اجتماعی به وسیله خود مردم تأکید داشتند. ایشان معتقد بودند که مبارزات

در حالی که در مکاتب لیبرالیسم و مارکسیسم برای توده‌های مردم نقشی جز تبعیت دیده نشده و رهبران آنها خود را قیم و وکیل مردم می‌دانند و معتقدند آنچه را که خود به‌عنوان مصلحت و منافع توده‌ها می‌بینند، حتی اگر توده‌ها با آن توافقی نداشته باشند، باید به مرحله اجرا درآید. به‌عنوان مثال، اگر چه مارکس از حزب کمونیست به‌عنوان حزبی فراگیر یاد می‌کند و پروسه آگاهی کارگران را برای رسیدن به مرحله انقلاب لازم می‌شمارد، ولی لنین حزب کمونیست را «حزب نخبگان و جانشین طبقه پرولتاریا» می‌داند که باید برنامه‌های خود را در تحقق عدالت اجتماعی، حتی از طریق دیکتاتوری حزبی، به مرحله اجرا درآورد.

در غرب نیز احزاب سیاسی هیچ‌گاه برای آموزش و آگاهی تأسیس نمی‌گردد. بلکه هر کدام از آنها در پی سوق دادن توده‌های مردم به سمتی هستند که خود به‌عنوان تنها راه سعادت آنها تشخیص می‌دهند. احزاب مختلف سیاسی مردم را با تبلیغات خود آن‌گونه هدایت می‌کنند که براساس خواسته آنها قدم برداشته و در واقع احزاب به جای ایشان تصمیم بگیرند. تاکنون ملاحظه نشده است که حزبی اساس برنامه خود را آموزش و افزایش آگاهی جامعه و فزاهم کردن زمینه‌ای قرار دهد که مردم خود با اختیار و رغبت تصمیم بگیرند.

در نقطه مقابل این دیدگاه، احترام به رأی و خواسته مردم در نظام رهبری حضرت امام جایگاه فوق‌العاده‌ای داشت. ایشان آن چنان به اصل آگاهی توده‌ها پایبند بود که حتی در حساسترین مسأله نیز حاضر به اعمال نظر شخصی خود نبودند. هر چند که چنین دخالتی به دلیل محبوبیت و مقبولیت ایشان نزد مردم و مسئولین نظام هیچ مشکلی را به وجود نمی‌آورد.

در بررسی سیره سیاسی امام و در برخورد با مردم به وضوح مشاهده می‌گردد که ایشان هرگز تلاش نمی‌کرد بدون آنکه مردم آمادگی پذیرش امری را داشته باشند، آنها را مطابق نظر خود پیش ببرد. بلکه تا آنجا که خطری جدی و بنیادین برای اسلام و انقلاب وجود نداشت، تسلیم خواست آنان بود. در عین حال با بیانات و پیامهای خود تلاش

بودند نشان می‌دهد که در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری علیرغم اقبال نیروهای انقلاب از بنی‌صدر، ایشان با انتخاب وی موافق نبوده و به او رأی ندادند. معهذاً به خواست مردم احترام گذارده و ریاست جمهوری او را تنفیذ کردند. اما در عین حال در پیامهای خود آگاهی لازم را به مردم می‌دادند. پس از آنکه رأی‌دهندگان به بنی‌صدر، پی به ماهیت واقعی او بردند و بعد از آن با تظاهرات و راهپیمایها، عدم اعتماد خود را به وی ابراز کردند و به عبارت دیگر رأی خود را پس گرفتند، امام نیز مخالفت خود را علنی کردند و به این ترتیب بنی‌صدر با رأی نمایندگان مجلس شورای اسلامی از ریاست جمهوری برکنار شد.

مورد دیگر نخست‌وزیری مهندس بازرگان بود. وقتی که شورای انقلاب مهندس بازرگان را برای نخست‌وزیری دولت موقت پیشنهاد کرد، علیرغم این که امام او را برای این مسؤولیت مناسب تشخیص نمی‌دادند، اما حکم نخست‌وزیری وی را صادر کردند و به دنبال آن از مردم خواستند که دولت او را حمایت کنند.

این اتفاق یک بار دیگر در جریان انتخاب آیت‌الله منتظری برای جانشینی ایشان تکرار شد. امام با نظر مجلس خبرگان رهبری برای این انتخاب نیز موافق نبودند. با وجود این نه تنها مخالفتی از خود نشان نداد، بلکه تا آنجا که مقدورش بود با خواست مردم همراهی کرد. بعد از مدتها معلوم گردید که حضرت امام با هر سه انتخاب مخالف بوده‌اند و به اثبات هم رسید که مخالفت ایشان بی‌وجه نبوده است. (۳۵)

تنها خط قرمز امام تخطی نسبت به ارزشهای اسلامی بود که در مقابل آن فوق‌العاده حساسیت داشت و معمولاً در این موارد بدون تأمل و تحمل برخورد می‌کرد. به عنوان مثال زمانی که جبهه ملی با لایحه قصاص مخالفت کرد، در اعلام ارتداد آن تردیدی نکرد. یا زمانی که از رادیو شنید که به ساحت مقدس حضرت فاطمه (س) اهانت شده است، فوراً دستور رسیدگی و برخورد را صادر کرد. و همین طور در اعلام ارتداد و مهدورالدم بودن سلمان رشدی لحظه‌ای به آثار و تبعات سیاسی و بین‌المللی آن توجه نکرد.

می‌شود هیچ سنخیتی ندارد. اساس نهضت امام بر روش انبیا استوار بود، همان روشی که از بردگان منزوی و ستم‌کشیده شخصیت‌هایی چون ابوذر و سلمان می‌پرورد و از جامعه جاهلیت آنروز پیشتازان تمدن و فرهنگ اسلامی ساخت. این روش در عصر حاضر فراموش شده بود. آنچه که اکنون در تعریف انسان و روابط انسانی در مقوله‌های مختلف لیبرالیسم، سوسیالیسم و یا اومانیزم مطرح است، براینده عصر رنسانس و نتیجه خودفراموشی و پذیرش اصالت و حاکمیت ماشین بر انسان است. (۳۶) در حالی که شیوه تربیت امام براساس بازگشت انسان به خویشتن خویش و قرار گرفتن در مسیر الهی بود که به این ترتیب قدرتی به توده‌های جامعه می‌داد که هیچ قدرتی نمی‌توانست با آن مقابله نماید.

(۴) تحقیر و ناچیز شمردن دشمن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از ابزارهای مهم روانی غرب برای غلبه بر ملت‌ها ایجاد رعب و وحشت در دل آنها و القا قدر قدرتی دشمن می‌باشد. بعد از جنگ جهانی دوم و اختراع و انحصار سلاح‌های هسته‌ای در دست ابرقدرتها، بویژه آمریکا، این ذهنیت در ملت‌های جهان سوم ایجاد شده بود که نه تنها با قدرتهای بزرگ دارای سلاح اتمی نمی‌توان مقابله نمود، بلکه برای ادامه بقا و حیات چاره‌ای جز تکیه بر آنها وجود ندارد. این قانون بی‌چون و چرای حاکم بر دوران جنگ سرد بود که از طرف تمام ملت‌ها و دولت‌های کوچک و ضعیف هم پذیرفته شده بود. بارها اتفاق افتاد که به محض حرکت ناوگان‌های آمریکا به طرف یک منطقه از جهان دولت‌های کوچک منطقه‌ای در مقابل خواست‌های آنها تسلیم و از خواست‌ها و مواضع خود عدول می‌کردند. اما از آنجا که امام به نیروی لایزال ملت براساس باورها و اعتقادات الهی خود تکیه داشت، این قانونمندی را به شدت زیر سؤال برد:

«آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» (۳۷)

کشور نیست بلکه بالاتر از آن عزم ملت‌هاست که می‌تواند بر هر قدرت ظاهری فائق آید.

«ابر قدرتها محتاج به شما (کشورهای اسلامی) هستند اگر یک روز از سلاح

خود استفاده کنید آنها مطیع شما می‌شوند مع الاسف هم ذخایر ما را

می‌برند و هم حکومتها اطاعت از آنها می‌کنند.» (۳۹)

«آمریکا که سیلی خورده است از شما، آمریکایی که دل بسته بود به ایران و

نفت ایران و ذخایر ایران، این آمریکا را بیرونش کردید.» (۴۰)

(۵) تکیه بر سلاح ایثار و شهادت

امام با توجه به تعالیم عالیه اسلامی معتقد بودند که اگر جامعه و ملتی مسأله مرگ را برای خود حل کرد و به این باور رسید که مرگ پایان زندگی نیست بلکه مرگ شرافتمندانه توأم با شهادت آغاز زندگی نوین و درخشان‌تری می‌باشد، نه تنها از برخورد با دشمن هراسی ندارد، بلکه با اتکا به همین روحیه می‌تواند دشمن را عاجز و ناتوان ساخته و نهایتاً شکست دهد.

به این ترتیب و با این شیوه حیرت‌انگیز بود که امام علی‌رغم برخورداری از قدرت فوق‌العاده، کاریزماتیک و همچنین برخورداری از اختیارات و قدرت مرجعیت، راه طولانی و سخت ارشاد و آگاهی دادن را انتخاب کرده و با این شیوه توانست ملتی را آن‌چنان تربیت کند که خود امام‌گونه حرکت نموده و قدرتی را ایجاد کند که اساس و رکن اصلی ثبات و اقتدار نظام جمهوری اسلامی گردد.

یادداشتها

۱. ر.ک. منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی (انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم)، صص

۱۰۸-۱۰۰.

۲. ر.ک. منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه، چاپ دوم، صص

۱۹۹-۱۰۹.

۳. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، مجموعه مقالات، جلد اول، ناشر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری

Theory & Society, vol. 11, No. 3, 1982. pp. 265-306.

۵. هانری مارکنت، زردهای سرخ، ترجمه هوشنگ منتصری، ص ۲۷۲.
۶. همان، ص ۲۷۸.
۷. علی محمد حاضری، ارزیابی کاریزما در تطبیق با واقعیت انقلاب اسلامی ایران، مجموعه مقالات دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی، جلد سوم.
۸. منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص ۱۰۶.
۹. عباسعلی عمیدزنجانی، ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۲۵.
۱۰. هدایت جلیلی، نهاد مرجعیت در دوران نهضت و نظام، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، جلد دوم.
۱۱. صحیفه نور، جلد اول، ص ۴۰.
۱۲. حمید انصاری، آئین انقلاب اسلامی: گزیده‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی (ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۷)، ص ۱۸۸. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۳. همان.
۱۴. صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۲۹. رتال جامع علوم انسانی
۱۵. همان، جلد ۲۰، پیام براثت از مشرکین به تاریخ ۶/۵/۶۶.
۱۶. همان، جلد اول، ص ۱۸۹.
۱۷. همان، جلد ۲۰، ص ۲۳۵.
۱۸. همان، جلد ۶، ص ۲۶۳.
۱۹. همان، جلد ۲۰، ص ۲۴۴.
۲۰. همان، جلد ۱۶، صص ۳۴-۳۰.
۲۱. حمید انصاری، آئین انقلاب اسلامی: گزیده‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی (ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۳) ص ۱۸۷.
۲۲. صحیفه نور، جلد ۱۱، ص ۲۱۶.
۲۳. همان، جلد ۱۴، ص ۲۱۲.
۲۴. سخنرانی امام در جمع پاسداران و اقشار مختلف مردم ۵۷/۱۲/۲۸.
۲۵. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۱۵۳.
۲۶. بیانات امام خمینی در جمع روحانیت غرب تهران ۵۷/۱۲/۱۱.
۲۷. صحیفه نور، جلد ۵، ص ۸.

۳۰. همان، جلد ۱۰، ص ۱۲۶.

۳۱. همان، جلد ۴، ص ۱۴۵.

۳۲. همان، جلد ۵، ص ۲۳۸.

۳۳. همان، جلد ۲، صص ۲۶۲-۲۵۷.

۳۴. همان، جلد ۷، ص ۴-۷.

۳۵. ر.ک. نامه ۱۳۶۸/۱/۶ حضرت امام به آیت الله منتظری.

۳۶. ر.ک. حمید انصاری، آئین انقلاب اسلامی: گزیده‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی (ناشر: مؤسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۳).

۳۷. صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۱۴۹.

۳۸. همان، جلد ۱۷، سخنرانی امام در تاریخ ۶۲/۱/۲۱.

۳۹. سخنرانی امام در جمع نمایندگان سازمان‌های آزادیبخش جهان ۵۸/۱۰/۲۰.

۴۰. سخنرانی امام در جمع فرماندهان ستاد پاسداران روزنامه اطلاعات ۶۰/۵/۲۸.

پروژه: گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی